



گروه هنر: نمایش «هفت روز از تیر شصت» به کارگردانی کامران شهلاهی و محمد لارتی در تالار سایه تئاترشهر، س‌هی بر آن دارد روایتی میانه از واقعه هفتم‌تیر را در یک نمایش مستند تاریخی به نمایش بگذارد. به همین بهانه با دو کارگردان این اثر که یکی نویسنده آن نیز هست، گفت‌وگو کردیم.

✎ چطور واقع‌های تاریخی سوژه شما برای ساخت تئاتری مستند شد؟

کامران شهلاهی: من در نوشتن بسیار تجربه‌را هستم. نمایش‌نامه‌هایی که نوشتم در ژانرهای بسیار متنوعی هستند؛ از نمایش‌نامه «با قصه بگو یا بمیر» که کاری آرکائیک با نگاهی تازه به ماجرای شه‌زاد بود، بگیر تا نمایش‌نامه «رازهای یک سفر» که نمایش‌نامه‌ای محیطی بود. تجربه فضاها و راه‌های تازه برای روایت همیشه برایم هیجان‌انگیز بوده. نمایش مستند را من با نمایش «از این ماز عبورم کرده‌ام» نوشته و کار رضا صابری در سال ۸۸ شناختم و جب وقایع تاریخی چهار، پنج سال ابتدای انقلاب اسلامی همیشه برایم بسیار جذاب بوده و هست. روزهای ابتدایی تیرماه سال ۶۰ روزهایی بسیار تعیین‌کننده در تاریخ معاصر ما است. از سی‌ویکم خرداد تا روز هفتم تیر اتفاقاتی افتاده که شاید تأثیر زیادی در سرنوشت انقلاب ما داشته. حادثه هفتم‌تیر که محوریت نمایش ما بر پایه روایت آن بنا شده بزرگ‌ترین حادثه تروریستی در تاریخ ماست و برای من عجیب است که این همه سال هنرمندان ما با بی‌تفاوتی از کنار این اتفاق رد شده‌اند. نه این اتفاق که بسیاری از اتفاقات بزرگ تاریخ معاصر ما چه قبل و چه بعد از انقلاب، از طریق هنر ما روایت جذاب و متفاوتی تابه‌حال از آنها نشده و این خیلی عجیب است.

محمد لارتی: همان‌گونه که مطلع هستید، وقایع تاریخی و اتفاقات مربوط به گذشته بهترین آموزش و تأثیر را برای نسل جدید داشته و بهترین راهکار برای جلوگیری‌کردن از اشتباهات عیدوده‌ای است که ملت‌ها و مردم هر کشور پس از شنیدن یا دیدن این روایت علاوه بر آشناسدن با واقعیت تاریخی کشور خود به نوعی اشتباهات و محاسن مردمان آن دوره را می‌فهمند و می‌دانند که چرا و چگونه وضعیت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی امروز کشور در این جایگاه قرار گرفته است. دهه ۶۰ کشور ما دهه پرالتهاپ و پرحدانه‌ای بوده. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این دهه، پر از اتفاق‌های مهمی است که فراری است و باید آنکه قرائن هنری پر از جذابیت داستانی و بصری است که امکان تولیدات هنری با این سوژه‌ها را ایجاد می‌کنند.

✎ و حالا چرا واقعه هفتم‌تیر را برای اجرا بر صحنه برگزیدید؟ این واقعه چه ویژگی‌ای داشت که اجرای آن بر صحنه را ضروری دانستید؟

شهلاهی: همان‌طور که گفتیم، این حادثه اتفاقی بسیار بزرگ و تأثیرگذار است و اگر این اتفاق در غرب افتاده بود قطعا بعد از ۳۶ سال فیلم‌ها و سریال‌ها و کتاب‌ها و زیادی درباره آن ساخته و منتشر شده بود. همچنین عامل اصلی آن محمدرضا کلاهه تا به امروز دستگیر نشده و فراری است و باید آنکه قرائن حاکی از انجام این کار به وسیله گروهک منافقین است تابه‌حال نه این گروه و نه هیچ گروه و دسته‌ای به صورت رسمی مسئولیت این عمل را نپذیرفته. در کنار همه اینها بعد از ورود به تحقیقات و مصاحبه‌ها تازه متوجه شدم چقدر خانواده‌های قربانیان این حادثه از بی‌توجهی هنر ما نسبت به این مسئله دلنتگ هستند.

لارتی: واقعه هفتم‌تیر از رویدادهای بسیار مهم و تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران و انقلاب اسلامی ایران است. ویژگی اصلی این واقعه برمی‌گردد به تأثیری که این رویداد روی زندگی ما حتی پس از ۳۴ سال گذاشته. ما خیلی از اتفاقات امروز را وام‌دار این واقعه تلخ می‌دانیم. حضور منافقین و کنت‌وکشتار مردم یک‌ت‌ه و مسئولان و نخبگان سیاسی کشور در آن زمان و هزاران مشکل دیگر نیز به آن واقعه تاریخی برمی‌گردد.

گفت‌وگو با کامران شهلاهی و محمد لارتی کارگردانان نمایش «هفت روز از تیر شصت»

نفاق، مسئله تاریخی جامعه ماست



معنایی از نمایش «هفت روز از تیر شصت» / عکس‌شرق

✎ شما اصولا در آفرینش یک اثر هنری چقدر شرایط روز جامعه را مدنظر قرار می‌دهید؟

شهلاهی: اگر آفریننده اثر هنری به مسائل روز آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند درست کار کند. من در نگارش نمایش‌نامه‌هایم بیش از هر چیز به همین مسئله توجه دارم و آنچه به ذهنم می‌رسد، برآمده از وضعیت روز است. وقتی در نوشتن یک متن به مسائل روز توجه شود، هم باعث همذات‌پنداری مخاطب می‌شود هم گفته‌ها برایش قابل‌فهم‌تر هستند.

لارتی: هر هنرمندی حتما شرایط روز را مدنظر می‌گیرد. اگر این‌طور نباشد، نمی‌توان اثر مناسب تولید کرد. مخاطب خوراک‌سی می‌خواهد که ارتباط کافی با آن برقرار کند. بازخوردی که ما از مخاطب گرفتیم، فهمیدیم که او تاوانسته با اثر ارتباط برقرار کند. متأسفانه منابع بسیار کمی درباره موضوعات تاریخ معاصر ما وجود دارد و با اینکه جذابیت‌ها زیاد است، خیلی کم به آن پرداخته شده است.

✎ با توجه به اینکه شما بر مستندبودن تئاتر خود تأکید داشته‌اید، آیا برای دراماتیک‌کردن واقعه هفتم تیر نیز تلاش کردید؟ دراین‌باره توضیح دهید.

شهلاهی: قطعا دراماتیک‌کردن متن دغدغه اصلی هر نویسنده است. ولی دست‌خا‌ضر تصمیم من بر وفاداری به مستندبودن کامل این کار قضیه کمی سخت شده بود. اولاً حجم اطلاعات و وقایع و خاطرات زیاد بود و از طرف دیگر برای ما ارائه روایتی جذاب که مخاطب را تا پایان همراه خود نگه دارد، بسیار مهم بود. رسیدن به این پلات روایتی کولازگونه زمان زیادی از من گرفت و البته چون تحقیقات ما هنوز هم ادامه دارد و بعضی از تماشاچیان ما از فعالان سیاسی آن دوران هستند و اطلاعات شفاهی تازه‌ای به ما می‌دهند حتی در میانه اجرا هم متن دست‌خوش تغییراتی می‌شود و البته برای بازیگران این مسئله کمی دشوار است.

لارتی: داستان نمایش ما کاملا دراماتیک است چراکه ما داستان زندگی آدم‌هایی را روایت می‌کنیم که روزی در این کشور زندگی می‌کردند، زن و بچه داشتند، عاشق می‌شدند و زندگی‌شان پر بوده از اتفاقات جذاب و شنیدنی. اینها نخبگان کشور بودند. داستان نمایش ما سعی دارد تا با تصویری مستند و مستقل زندگی این آدم‌ها را بدون کم‌وکاست با بهترین و جذاب‌ترین شکل برای مخاطب ارائه کند.

✎ کارگردانی دوفنره برای شما چطور رخ داد؟ چه شد تصمیم گرفتید این متن را دوفنری اجرا کنید؟

شهلاهی: من و آقای محمد لارتی دو سال است تصمیم گرفته‌ایم با هم کار کنیم و چون هر دوی ما اهل تعامل و گفت‌وگو هستیم، تابه‌حال از این همکاری بسیار راضی هستیم. اصولاتا تئاتر هنر گروهی است و تمامی اجزای آن به واسطه مشارکت تعدادی هنرمند تهیه و عرضه می‌شود. در زمینه کارگردانی من و آقای شهلاهی، این سومین تجربه این‌گونه کارگردانی بود که با توجه به نتیجه مثبت کارها تاکنون کاملا رضایت‌بخش است. از طرفی کارگردانی مشترک با نویسنده کار محاسن زیادی دارد که باعث افزایش سرعت تولید و همچنین کیفیت کار می‌شود.

✎ آقای شهلاهی، درباره منابع تاریخی‌ای که برای نوشتن نمایش‌نامه محل رجوع‌تان بود، توضیح می‌دهید؟

شهلاهی: منابع من برای نوشتن بسیار محدود بود. متأسفانه روی جزئیات تاریخ معاصر و انقلاب بسیار کم کار شده و فقر منابع، وقتی قصد دارید چنین کاری را بنویسید تازه روشن می‌شود. از هر جایی که می‌شد کمک

گرفت من استفاده کردم. با خیلی از خانواده‌های شهیدا مصاحبه کردم. همچنین با کسانی که در آن دوران عضو حزب بودند. البته از زحمات دوستانی مثل سیدمهدی ذرفولی که قبلا روی موضوع حزب جمهوری اسلامی کار کرده بودند و سخاوتمندانه داشته‌های خود را در اختیار ما گذاشتند، ممنونم.

لارتی: منابع برای تولید این کار زیاد است ولی در دسترس نیست. اینکه پس از گذشت بیش از ۳۰ سال سراغ بازماندگان و خانواده‌های شهدای این واقعه می‌روی در ابتدا با نوعی بدبینی و عدم همکاری روبه‌رو می‌شوی. آنها از بی‌توجهی و فراموش‌کاری مسئولان نسبت به عزیزانشان خیلی دلگیر بودند. خلاصه اینکه برقراری ارتباط با این خانواده‌ها واقعا کار سختی بود.

✎ اساسا درام در یک موقعیت متضاد اتفاق می‌افتد. تضادی که نمایش شما برای افشای آن تلاش دارد، چیست؟

لارتی: تضاد در درام ما به شکل تقابل بین نیروی شر یعنی منافقین است با انسان‌های بی‌گناهی که در حال خدمت به مردم کشته می‌شوند. تضاد بین بی‌رحمی و مهربانی بین صداقت و دروغ و از همه مهم‌تر تضاد بین خرد و بی‌خردی و در پایان عنصر اصلی که جامعه ما هم‌اکنون هم با آن دست‌به‌گریبان است؛ یعنی نفاق.

✎ روایات تاریخی اغلب تلاش بر ساختن خبر و شر مطلق دارند درحالی‌که به‌نظر می‌رسد نمایش شما به‌عنوان روایتی تاریخی جایی در میانه خبر و شر ایستاده، در یک تعادل و انصاف، چطور به این تعادل دست یافتید؟

شهلاهی: این مسئله یکی از دغدغه‌های اصلی من بود که تا آنجایی که میسر است روایت منصفانه‌ای داشته باشم و اگر این امکان در روایت اتفاقی ممکن نیست در کار گنجانده نشود.

هرند به کار تاریخی پر از اسامی افراد و رویدادهایی هست که نقل آنها مانند راه‌رفتن روی لبه تیغ است. امیدوارم تا حد ممکن این اتفاق افتاده باشد. **لارتی:** ما در بین خبر و شر نایستاده‌ایم. ما توصیف می‌کنیم که خبر و شر چیست. ذهن منصف و تحلیلگر مخاطب همه اینها را پیدا خواهد کرد و به نتیجه خواهد رسید. آنچه ما به او می‌دهیم فقط کدهایی است برای جست‌وجو بیشتر برای دستیابی به حقیقت ریزا اعتقاد دارم همه انسان‌ها فقط زمانی موضوعات مهمی از این دست را می‌پذیرند که خودشان شخصا به شناخت واقعی دست پیدا کنند. ارائه نسخه فایده ندارد.

✎ فکر می‌کنید چرا پیش از این کمتر تئاتر مستند تاریخی روی صحنه آمده است؟

شهلاهی: شاید بخشی از این کم‌کاری به علت سیاست‌گذاری‌ها باشد. تولید آثار هنری نیازمند پشتیبانی مالی و معنوی است و خوش‌خانه ما در تولید این نمایش از حمایت بنیاد شهید و معاونت هنری وزارت ارشاد، اداره کل هنرهای نمایشی و مدیریت مجموعه تئاترشهر بر‌خوردار هستیم. سختی چنین آثاری این است که نمی‌توانیم خیال‌پردازی کنیم. باید واقعیت‌ها را به‌درستی و با جذابیت کافی نوعی بیان کنیم که مخاطب به آن جذب شود.

وقتی به سمت این مسائل می‌رویم ناخودکاه جذاب می‌شویم.

✎ مخاطبان असروی به نمایش‌هایی با موضوعات اینچینی، در چه زاویه‌ای ارتباط برقرار می‌کنند؟

لارتی: موضوع آن‌قدر ناب است که وقتی مخاطب برای اولین بار آن را می‌شنود، به اندازه کافی جذب می‌شود و در مقایسه با سایر آثار روز برای او جالب است و گنجکاو می‌شود.

چنین جایگاهی می‌توان پرسید که چنین خوانشی از پینتر تا چه اندازه می‌تواند بهترین خوانش باشد؟ می‌دانیم که موضوع متن‌های پینتر، اما،اینکه متن‌های یونسکو، آداموف و یکت مقلوه «زبان، است»، معتقدم این شیوه اجرانی تئاتر برخلاف آنچه در اجرای جالب توجه زیگساری دیده می‌شود، فضایی نه عنیت‌بخش و بیانگرانه، بلکه بسیار سرد و ساده و واقع‌نما را می‌طلبد؛ چراکه در فضایی واقع‌نما‌تر و بی‌تفاوت‌تر، جالش‌های پینتر با زبان و مقلوه طرح‌ریختن گفت‌وگوهایی که عدم‌رسایی در زبان را پیش می‌کشند بهتر درک خواهد شد. بنابراین همین تضاد رخداد و معانی اخته زبانی با به عبارت دیگر ناکارآمدی دقیق نظام دالسی زبانی، با تضاد جالب توجهی که با زمینه‌اش پیدا می‌کند در پی ایجاد نوعی غافلگیری تکان‌دهنده یا حتی شاید بتوان گفت اکسپرسیونیستی است. صحنه بازجویی گیس و دوشیزه‌کنلس از لمب را به یاد آورید: در این صحنه آنها به لمب بهتان می‌زنند و او را به زنکاری متهم می‌کنند و البته ما می‌دانیم که این‌همه نه برمیانی شواهد و ادله‌ها، بلکه براساس سوالاتی اغلب بی‌معنا و بی‌ربط و البته به طرز مشکوکی هدفمند صورت می‌پذیرد. در چنین فضایی بازی‌های اغراق‌اشده و فضاسازی بیانگرانه و اکسپرسیونیستی حاکم بر این اجرا فرصت‌های فهم حریص‌هایی اساسی از کار پینتر را از آن سلب می‌کند. حال اینجا دیگر تضاد میان زبان و تصور مبهم امر واقع، به واسطه بزرگ‌نمایی‌ها پنهان می‌شود و در زیر فریادهای بازیگران از یاد می‌رود. به همین دلیل متن نمایشی پینتر عاملیت خود را در یکی از مهم‌ترین امکان‌های خوانشمند خود از کف می‌دهد.

تئاتر

سه‌شنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۰۸ • ۹

شرق روزنامه

در بوته نقد

درباره «در میان ابرها»ی امیررضا کوهستانی در میان زمین و آسمان

محمدحسن خدایی

نمایش در میان ابرها، روایت‌کردن روایت‌هاست. روایت مادر، ای‌مور و دختر از سرگذشتی که ایل قشقایی برای آنها تدارک دیده. روایتی از کوچ‌کردن‌ها و یکجانشین‌شدن‌ها. ترک قلمرو و یافتن قلمروی تازه. روایتی از مواجهه با خاطره و فراموشی. به‌یادآوردن و ازخاطربردن؛ از دل مناسبات ایل و قوم و استعمار. همچنان که کاترین بلزی در کتاب «پسا‌ساختارگرایی» متذکر شده است «متن محصول معناها و ارزش‌هایی است که در برهه تاریخی خود در گردش است». از این منظر می‌توان رویکرد نمایش را به مسئله مهاجرت در نسبیتی دانست که با ایدئولوژی دوران تاریخی خود برقرار می‌کند. اینکه چگونه سنت تاریخی و اقتصادی ایل قشقایی در فرم ایده حرکت و کوچ سالانه، برای حکومت رضاشاه و تجدد امرانه آن، خطرناک فرض شده و سیاست یکجانشینی اعمال می‌شود. از دل این سیر‌طور تاریخی و انقیاد سیاسی است که ایده کوچ‌کردن نامکنم نشده و یافتن قلمروهای تازه، به ایده مهاجرت تغییر یافته و شکل تازه‌ای می‌یابد. در میان ابرها، به شکل توأمان روایت نامکنم‌بودن ایده یکجانشینی برای عده‌ای از آدم‌های ایل هم هست. تو‌گویی تقدیر تاریخی آدم‌های نمایش در میان ابرها، در کوچ‌کردن از ایل باشد. آن‌هم به علت طردشدگی و ازدست‌دادن موقعیت‌های برابر.

اگر تعلق به ایل را در نسبیتی که با مفهوم قومیت برقرار می‌کند، صورت‌بندی کنیم، آنگاه مؤلفه‌هایی همچون اساطیر اولیه، سنت شفاهی، خوراک و پوشاک متمایز، تاریخ مذهبی مجزا، همذات‌پنداری شدید با زادبوم، مکان مقدس، نواحی مرتبط با رخدادهای گذشته، سبک‌های هنری و موسیقایی و البته زبان، سازه‌هایی خواهند بود که موجب هم‌بستگی ایل می‌شوند. در میان ابرها اما بیش از آنکه بر هم‌بستگی شخصیت‌ها با ایل و قوم تاکید کند، روایت طردشدگی آدم‌هاست. تلاش و تمنا ی امیررضا کوهستانی است در صدادادن به محذوفان، بی‌صدایان و مطرودان ایل. صدایی که از قضا در فرم تک‌گویی درونی متعین می‌شود و مخاطبان را خطاب می‌کند. اینجا‌ست که تک‌گویی درونی اهمیت می‌یابد. شخصیت‌ها در یک زمان حال غیرتاریخی مقیم شده و فرصت می‌یابند بر چیزهایی شهادت دهند که بر آنها روا گشته. گذشته به میانجی خاطره، در زمان حال غیرتاریخی روایت می‌شود. مادر، ای‌مور و دختر، مقیم در زمان حال غیرتاریخی، مدام مکان‌ها و زمان‌ها را قرارداد می‌کنند. یک فرم روایی که یادآور نمایش «رقص روی لیوان‌ها» و البته سنت نمایشی آیینی و مذهبی این مرزوبوم هم هست. این رویکرد بوطیقای به روایت، امکان ساختن کلیتی غیرمنسجم اما رادیکال از خاطرات، یادها و زخم‌ها را مهیا می‌کند. مادر قصه خود را از مردی بیان می‌کند که روزگاری عاشق او بوده و در نبردی نابرابر با استعمار انگلیس کشته شده. ای‌مور روایت به‌دنیاآمدن و غرق‌شدن در رودخانه ساوا و مهاجرت‌اش را بر زبان می‌آورد. دختر از بارداری اسطوره‌ای و مقدس خود در زیارتگاه سخن می‌گوید. یک کلیت کسبخته از روایت‌های پراکنده که در پی ساختن جهان معنایی آدم‌های طردشده در میان ابرهاست.

طراحی صحنه هوشمندانه نمایش، با قراردادن محفظه‌هایی شیشه‌ای که از آب پر شده است، تعینی شاعرانه و سوررئالیستی به اجرا می‌بخشد. شخصیت‌ها در آن محفظه‌های شیشه‌ای استقرار می‌یابند، شهادت می‌دهند که فی‌المثل اینجا و اکنون نمایش جابست: رودخانه قره‌قاج، رودخانه ساوا یا حتی مرز آبی انگلستان و فرانسه. محفظه‌های شیشه‌ای، همچون دال‌های شاور، معنا و مکان‌های تازه می‌آفریند. می‌توان در آنها، تاریخ یک زندگی، سرگذشت یک رودخانه، مختصات یک اقیانوس و حتی عظمت یک نبرد بداستعمارگری را به نمایش گذاشت. ترکیب زمان، مکان و روایت، بدساخته‌شدن شوق‌انگیز فضایی است دراماتیک که می‌تواند روایت سفر اودیسه‌وار مردمان طردشده‌ای باشد که چگونه روزگاری بر استعمار انگلستان می‌شوریدند و اکنون از بد حادثه به آن پناه می‌برند. طنز ماجرا همان تبدیل انگلستان از مهاجمی استعمارگر به مهاجربدیری مهربان است. رفتن به سوی انگلستان، است که نبردی آزادی‌بخش که هجرتی از سر استیصال و فروبستگی است.

درنهایت، روایت امیررضا کوهستانی از مهاجرت در نسبیتی معنادار با ایدئولوژی حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی اوایل دهه ۸۰ شمسی است که به نوعی وامدار فضای همچنان‌کم‌تنش و استعاری آن‌روز‌هاست. اینک دیرزمانی است که خاورمیانه بیش‌ازپیش به خون نشسته و فیکور «مهاجر» به سوژه ترس خورده «پناه‌جو» تبدیل شده است. حالا می‌توان به دیوارهایی اشاره کرد که دولت‌ها در مقابل پناه‌جویان می‌کشند تا هر نوع مهاجرت و پناه‌جویی را کنترل کرده و ملت‌های خود را از آسیب احتمالی انسان‌هایی برحذر دارند که به حیات برهنه فروکاسته شده‌اند. از این منظر، می‌توان در میان ابرها را محصول دوران ماقبل جنگ‌های خونین خاورمیانه دانست. جایی که در میان کوه‌های سر به فلک‌کشیده کوسلاوای آن روزهای گرفتار جنگ داخلی، هنگام به‌جاده‌زدن، «در میان ابرها» کم‌شوی و سرزمینی از آن خود نداشته باشی و احساس کنی که کل جهان متعلق به توست.

همچنان‌که روزگاری کلود لوی استروس متذکر شده بود اصل بنیادین فرهنگ انسان به طور کلی مبادله است. اینجا هم مبادله برای امکان گذشتن از مرزا و رسیدن به سرزمین موعود است. در این سفرها و از مرز گذشتن‌هاست که تقاهم و تخصص سر برمی‌آورد و کامیابی‌ها و شکست‌ها گریبان آدمیان را می‌گیرد. در میان ابرها، روایت این مبادله به میانجی پول، عشق و همسفرشدن است. در انتهای نمایش، دختر از ای‌مور درخواست معاشقه و فرزند می‌کند. صیغه محرمیت خوانده شده و به آیین و مذهب اقتدا می‌شود. در گتوی پناهندگان کاله فرانسه، پیش از عزیمت به انگلستان اِبری و بارانی، مبادله نه در شکل خریدوفروش که در فرم عشق و جدایی.